

شرق روزنامه

گفت‌وگو

گفت‌وگو با «حازم صاغیه»، روزنامه‌نگار صاحب‌نام عرب:

رسانه‌های عرب، زبان قدرت‌های حاکم هستند

ترجمه: محمدعلی عسگری

«حازم صاغیه»، یکی از روزنامه‌نگاران صاحب‌نام عرب و نویسنده تخصصی روزنامه الحیات است. او مدت‌ها در روزنامه السفير لبنان کار کرد و در سال ۱۹۸۸ به لندن مهاجرت کرد. به گفته صاغیه، رسانه‌ها در جهان عرب رکن چهارم دموکراسی به‌شمار نمی‌روند، بلکه ابزاری در دست یک طبقه حاکم اقلیت و ستمگرند. ازاین‌رو مطبوعات در جهان عرب نمی‌توانند ابزاری در جهت تغییرات دموکراتیک باشند، هرچند در دوران بهار عربی تا حدودی می‌خواستند این نقش را بازی کنند. در چنین شرایطی روزنامه‌نگار به نظر او کسی است که به همه آنچه می‌نویسد ایمان دارد، اما همه آنچه را که به آن ایمان دارد، نمی‌نویسد.

✚ آقای حازم صاغیه شما سال‌ها در لبنان و در لندن مشغول کار مطبوعاتی بوده‌اید. بین یک روزنامه‌نگار لبنانی و انگلیسی چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟

فرق بین مطبوعات در جهان عرب و مثلا آمریکا و اروپا مثل فرق بین شب و روز است. در لندن در اکثر موارد محتوای مستقلی تولید می‌شود، اما در لبنان رسانه چیزی بیش از ابزارهایی در دست حاکمان نیست. در لندن روزنامه‌نگاران آزادند، حال آنکه روزنامه‌نگاران در بیروت آزاد نیستند و طبعاً این مسئله بر کار مطبوعاتی‌شان تأثیر می‌گذارد.

✚ ولی ما مثلا در بیروت در قهوه‌خانه‌ای می‌نشینیم و برای ساعت‌ها بحث می‌کنیم.

بدون شک، ولی تا جایی که مقامات اجازه دهند. درحال‌حاضر در لبنان فقط این حزب‌الله است که یک وضعیت بانبات و مستقر دارد و هیچ‌کس در قدرتش تردیدی نمی‌کند. ازهمین‌رو حزب‌الله می‌تواند بگوید رسانه‌های آزاد دارد. درست است که گفته می‌شود در بین جهان عرب، بیروت فضایی آزادتر برای رشد رسانه‌ها دارد، اما همین آزادی می‌تواند در یک چشم‌پره‌زدنی از بین برود. چه زمانی؟ زمانی که صاحبان قدرت بگویند فلان مسئله باید باشد و همین یقین فی‌نفسه یکی از اشکال سرکوبگری است.

✚ شما به‌عنوان یک مطبوعاتی تا چه حد این قیدوبندها را احساس می‌کنید؟

من ۴۰ سال است که در روزنامه‌های عربی مطلب می‌نویسم، الان چنین قیدی را احساس نمی‌کنم؛ چون به بخشی از خود من تبدیل شده است. در آن دوران سرهنگ قذافی از روزنامه السفير حمایت می‌کرد. روزنامه الحیات تا همین الان در مالکیت یکی از اعضای خاندان سعودی است. طبعاً در دهه ۸۰ اجازه نداشتیم هیچ حرفی علیه «معمر قذافی» بنویسم. امروز مجبورم نظرم را درباره عربستان سعودی سانسور کنم. اساساً مسائلی از این دست را من در کنفرس‌های می‌گذارم و کلیتش را هم گم می‌کنم. چون مبنای کار مطبوعاتی من شده است. بعد من شده‌ام کسی که به همه آنچه می‌نویسد ایمان دارد، اما همه آنچه را به آن ایمان دارد، نمی‌نویسد.

✚ آیا فکر می‌کنید این وضعیت بسیاری از روزنامه‌نگاران در جهان عرب است؟

طبعاً، وقتی با نویسندگان و روزنامه‌نگاران در مراکش یا لبنان یا عربستان صحبت می‌کنی، درمی‌یابی که این نوع از خودسانسوری هم‌چا وجود دارد زیرا دیگر یک امر ضروری شده است. این تنها صاحبان قدرت نیستند که آدم باید مراقب آنها باشد، بلکه باید مراقب خود جامعه هم بود. یک‌بار وقتی در بیروت کار می‌کردم، گزارشی درباره یک قتل ناموسی نوشتم. پس از آن دیدم چه نامه‌های تهدیدآمیزی از طرف خانواده قاتل فرضی برایم می‌رسد. این دقیقاً وضعیت روزنامه‌نگاران است. چون کسی که درباره جنسیت یا دین یا صلح با اسرائیل می‌نویسد، وضعیتی نه‌چندان آسان خواهد داشت، فشارهای ناشی از جامعه بسیار زیاد است، به‌گونه‌ای که جلو بروز هرگونه عرصه زنده رسانه‌ای را می‌گیرد و آن را در نطفه خفه می‌کند. ✚ می‌شود گفت رسانه‌های جهان عرب رکن چهارم دموکراسی هستند یا یک وزنه سیاسی به‌شمار می‌روند؟ کسی که فکر می‌کند رسانه‌های جهان عرب محرکی در جهت ایجاد تغییرات بوده و رکن چهارم دموکراسی به‌شمار می‌روند، بسیار خوش‌خیال است. هدف اصلی از رسانه‌های جهان عرب، اعم از رسانه‌های چاپی یا رادیوتلوویزیونی، فقط حفظ وضع موجود سیاسی و اجتماعی است.

✚ آیا این مسئله صرفاً به کنترل‌های سیاسی برمی‌گردد یا خودسانسوری‌هایی که شما از آن حرف می‌زنید یا عوامل پیچیده دیگری دارد؟

بدون‌شک این دو اهمیت بیشتری دارند، اما شاید وزن چندانی نداشته باشند، مگر آنکه عامل سومی هم به آنها اضافه شود و آن ترس است؛ ترس طبقه متوسط. این درواقع نخیکان مالی و صاحبان قدرت هستند که روزنامه‌نگاری انتقادی را سرکوب می‌کنند و جلو هرگونه تغییراتی را می‌گیرند. در ضمن هیچ نوع بورژوازی وجود ندارد که بخواهد از رسانه‌ها به‌عنوان ابزاری برای تغییر استفاده کند. طبقه متوسط در کشورهای عرب خود را یک عامل کمک‌کننده در جهت انجام اصلاحات سیاسی نمی‌داند. بیشتر به منافع پولی خود می‌اندیشد تا به منافع سیاسی کشور. بخش خصوصی اصلاً به دنبال آن نیست که قسمتی از سرمایه خود را در عرصه رسانه‌ها هزینه کند. به این خاطر است که کنترل رسانه‌ها از سوی اقلیت حاکم یا دولت‌های ستمگر منطقه؛ از خلیج‌فارس گرفته تا اقیانوس اطلس بسیار آسان می‌شود.

✚ آیا باید شجاعت بیشتری داشت تا بتوان در برابر کنترل دولت‌ها مقاومت کرد؟

شجاعت کلمه بزرگی است، به‌ویژه وقتی آدمی با نظام‌هایی مواجه می‌شود که هیچ فضایی برای مردم باقی نمی‌گذارند تا بتوانند خودشان را به صورت یک جامعه مدنی سازماندهی کنند. وقتی برای مثال یک فرد سوری با همسایگانش تماس می‌گیرد تا درباره بهترین روش جمع‌آوری زباله‌ها صحبت کند، فوراً سازمان اطلاعات براق می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۲

روزنه

بلاک‌شدن در ۳ دقیقه

بلاک‌شدن از سوی «دونالد ترامپ» هزینه زیادی ندارد؛ کافی است شما جوکی توهین‌آمیز با یک تصویر خنده‌دار درباره او منتشر کنید. بلاک‌شدن به وسیله رئیس‌جمهور جدید آمریکا به نشان افتخاری برای کاربران توئیتر تبدیل شده که یکی از مشهورترین آنها «استفن کینگ» جنایی‌نویس سرشناس آمریکایی است. کینگ از منتقدان سرسخت ترامپ است که پیش‌تر اعلام کرده بود ترس بزرگ او، رئیس‌جمهورشدن ترامپ است. او در ماه‌های گذشته با پست‌های طنزگونه و خلاقانه تا می‌توانسته به ترامپ و خانواده‌اش تاخته و در نتیجه از سوی رئیس‌جمهور کشورش بلاک شده است. اما او در این مسیر تنها نمانده و «جی‌کی‌رولینگ» نویسنده انگلیسی رمان‌های «هری پاتر» که او هم از منتقدان فعال سیاست‌های ترامپ است، به کمکش آمده است.

کینگ که نویسنده رمان‌های معروفی مانند «مسیر سبز» و «رستگاری در شانونشک» است، پس از آن تویت کرد: «ترامپ من را بلاک و از خواندن تویت‌هایش منع کرده. شاید مجبور شوم خودم تته‌لايه اجرایی حاضر است و می‌خواهد مشکل را فوری حل کند، در نتیجه یا باید دیوار بکشد یا تعرفه روی کالای چینی بگذارد یا برجام را پاره کند، یا مهاجرت را ممنوع. چون به قول آقای ترامپ، مهاجرها به ایالات متحده آمریکا می‌آیند و تروریسم را به وجود می‌آورند. امنیت را کاهش می‌دهند و فرصت‌های شغلی را تصاحب می‌کنند. بنابراین همان‌گونه که می‌بینید به باور ترامپ، این چهار پدیده از دل آن زاده می‌شود.

✚ از نظر شما تفکر بازگشت به عظمت آمریکا با ناسیونالیسم استیلاطلب

استثناگر، چه ویژگی‌هایی دارد؟ و مهم‌تر از همه اینها، این تفکرات چطور

با تفکرات بنن که ادعای چپ‌بودن دارد، گره می‌خورد؟

شما می‌خواهید بفهمید که خیر، اینها تا اندازه‌ای مبتنی بر اندیشه‌نیز هستند، یعنی در بعضی موارد از ویژگی‌های خاص فکری برخوردارند که می‌تواند جذاب باشد.

✚ بله، یعنی تفکرات آقای بنن چقدر واقعی است و تا چه اندازه به

گرایشات چپ باور دارد؟

از نظر من جدی نیست. اگر بود، باید برخی شاخص‌های خود را در اجرا نشان می‌داد. کدام‌یک از این شاخص‌های فکری که به استیو بنن نسبت می‌دهند، خود را در اجرا نشان داده است؟ عموم مردم برنامه‌هایی که می‌بینند، برنامه‌های اجرایی است؛ فرمان‌های اجرایی به کسب رضایت عامه مردم برمی‌گردد و پایه تفکری برای حل مشکل در درازمدت ندارند. یعنی برنامه‌هایی هستند که امروز اسباب رضایت عامه مردم را فراهم می‌کنند؛ برای مثال «پارک اوباما» طرحی داشت که براساس آن در نظام اقتصاد کاپیتالیستی افراد آسیب‌پذیر بتوانند مفری برای حل مشکلات درمانی و بهداشتی خود داشته باشند، این همان موضوعی بود که در دولت او پیش‌بینی شده بود اما آقای ترامپ مرتباً در تلاش بود این برنامه را از کار بیندازد درحالی‌که جایگزین خاصی نداشتند. در نهایت، آنچه امروز می‌بینید، مشابه برنامه اوباماست، قبلی نوعی بیمه بود، این یکی نوعی پرداخت؛ پس تفاوت چندانی ندارند. بنابراین به نظر من، حرف‌های بنن ریشه در تفکرات چپ ندارد.

✚ همین طیف لایه فکری جمهوری‌خواه- تنوکان نیز نوعی گرایش به درون آمریکا دارند. این نگاه به درون امکان دارد موقعیت آمریکا را در سطح جهان متزلزل و آنها را منزوی کند؛ این انزوا موجب می‌شود که کشورهای رقیب جای خالی ایالات متحده را در دنیا پر کنند و موازنه کره‌شمالی و کره‌جنوبی و موازنه چین، ژاپن و روسیه دستخوش تغییر شود؟ اگر بخواهم مسئله را تحلیل کنم باید بگویم به‌لحاظ انزواگرایی با سیاست‌مونه‌رو که پرداخت به درون و عدم مداخله در امور خارجی است، باید به جای درگیرشدن در امور بین‌المللی، آمریکا خود را بسازد. این نظری منطقی است؛ یعنی هرچه آمریکا در مسائل سایر کشورها دخالت کند، هزینه خواهد داشت و آن هزینه‌ها به جامعه آمریکا آسیب می‌زند. اتفاقاً آقای ترامپ مشابه همین نظر را مطرح کرد. او گفت آمریکا در بسیاری از تهددهای بین‌المللی حضور دارد درحالی‌که دیگران دارند از این موقعیت بهره می‌برند. در جنگ افغانستان، کشورهای دیگر نیز باید هزینه بدهند، چون تروریسم آن متوجه سایر کشورها نیز هست. در مسئله عراق یا داعش، دیگران نیز باید این هزینه را پرداخت کنند. خب، این نگاهی بسیار قدرتمند در آمریکا و مخصوصاً در میان تنوکان‌ها بود و انتظار می‌رفت دست‌کم جمهوری‌خواه‌ها با این تفکر در مسائلی مانند عراق یا افغانستان مداخله یا ورود نکنند. اما چه شد که تنوکان‌ها اتفاقاً برعکس، دو جنگ به راه انداختند و بعد از دو جنگ دوباره رأی آوردند؟ یعنی در دور اول «جورج بوش» این اتفاق افتاد. این مسئله برمی‌گردد به خطری که برای امنیت و بقای آمریکا به وجود آمد. زمانی که امنیت و بقای آمریکا در معرض تهدید قرار بگیرد، جمهوری‌خواهان مداخله‌گرتز از دموکرات‌ها و طیف‌های فکری دیگر می‌شوند. یعنی برای آنان مهم است که امنیت به داخل مرزهای آمریکا برگردد. این بود که به محض حوادث ۱۱ سپتامبر، بوش به افغانستان حمله کرد و طالبان را از مسند قدرت برداشت و نظام سیاسی آنجا را کاملاً دگرگون کرد. درباره عراق هم به همین شکل بود. البته یک نحله موعودگرایی هم دارد که برمی‌گردد به مسیحی‌های صهیونیست یا آن تفکر موعودگرایی تدرروانه؛ یعنی برای درست‌کردن جامعه باید هرچه را که مظهر شر و فساد است نابود کنند. در نتیجه آنان دو حمله را پیش‌بینی کردند و آماده بودند چند حمله دیگر هم آغاز کنند.

دونالد ترامپ تاکنون بسیاری را در توئیتر خود بلاک کرده و این مسئله برای برخی از کاربران توئیتر حکم مصادل موفقیت را دارد، با این‌حال بعضی هم از این جریان ناراحت می‌شوند و در فضای مجازی واکنش نشان می‌دهند. یکی از این نمونه‌ها صفحه «VoteVets» است که به بیش از ۵۰۰ هزار سرباز باسابقه، خانواده‌ها و حامیان آنها تعلق دارد. این گروه قانون ضدمهاجر و ضدمسلمان را که ترامپ وضع کرده بود، کاری «خلاف فاعن اساسی و اخلاقیات» که امنیت ملی را به خطر می‌اندازد، خواند و همین مسئله باعث شد از سوی ترامپ بلاک شود.

بعد از این اتفاق «VoteVets» تویت کرد: «فرمانده کل قوا می‌تواند VoteVets را@ که صدای ۵۰۰ هزار کهنه‌سرباز و خانواده‌های آنهاست، بلاک کند اما ما ساکت نخواهیم شد».



عکس: Gettyimages

بررسی سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا در گفت‌وگو با مهدی ذاکریان، کارشناس مسائل آمریکا:

ترامپ، نیکسون بعدی است

آیا آمریکا وارد دوره جدیدی شده است؟ دوره‌ای که هژمونی بیش از پیش با فایده‌گرایی گره خورده

با چنین نیست و دولت دونالد ترامپ تکرار دولت‌هایی چون نیکسون، ریگان و کارتر است. اگر مشابهت‌های دولت ترامپ با اسلاف خودش بسیار باشد، تفاوت‌هایش هم کم نیست. بارزترین تفاوتش با دیگران بی‌اعتنایی به صیانت از هژمونی جهانی آمریکاست. در همین مدت کوتاه سیاست‌های درون‌گرایانه او نشان داده نه‌تنها برنامه‌ای برای بحران‌های خاورمیانه ندارد، بلکه درباره چین و کره شمالی هم دچار اغتشاش فکری است. این علامن نشان می‌دهند اگر دونالد ترامپ به همین روال حرکت کند، دچار تنش‌های زیادی در داخل و خارج آمریکا خواهد شد. مگر اینکه پشت این تنش آفرینی‌ها برنامه‌ای راهبردی باشد. اما شرایط موجود حاکی از اعلانیت نیست و بعید است لایه‌های دوم سیاست آمریکا که تصمیم‌های کلان و استراتژیک را پیش‌بینی و توصیه می‌کنند، بتوانند ترامپ را به مدت طولانی تحمل کنند. همه آنچه تحلیلگران می‌گویند از پس پشت عینکی است که راستی و درستی آن دچار تردید و تزلزل است، اما آنچه برای همه دنیا مهم است این است که وضعیت اقتصادی، سیاسی و حتی امنیتی آمریکا تأثیر زیادی در دیگر کشورهای جهان از جمله ایران دارد. با مهدی ذاکریان، کارشناس مسائل بین‌الملل، در این زمینه گفت‌وگویی کرده‌ایم که می‌خوانید:



احمد غلامی

درباره چین و کره شمالی هم دچار اغتشاش فکری است. این علامن نشان می‌دهند اگر دونالد ترامپ به همین روال حرکت کند، دچار تنش‌های زیادی در داخل و خارج آمریکا خواهد شد. مگر اینکه پشت این تنش آفرینی‌ها برنامه‌ای راهبردی باشد. اما شرایط موجود حاکی از اعلانیت نیست و بعید است لایه‌های دوم سیاست آمریکا که تصمیم‌های کلان و استراتژیک را پیش‌بینی و توصیه می‌کنند، بتوانند ترامپ را به مدت طولانی تحمل کنند. همه آنچه تحلیلگران می‌گویند از پس پشت عینکی است که راستی و درستی آن دچار تردید و تزلزل است، اما آنچه برای همه دنیا مهم است این است که وضعیت اقتصادی، سیاسی و حتی امنیتی آمریکا تأثیر زیادی در دیگر کشورهای جهان از جمله ایران دارد. با مهدی ذاکریان، کارشناس مسائل بین‌الملل، در این زمینه گفت‌وگویی کرده‌ایم که می‌خوانید:

دقیقا بله، من چنین باوری دارم.

✚ اکنون لایه‌های فکری چه خواسته‌ای دارند؟ به نظر شما آیا لایه‌های فکری می‌خواهند لایه‌های اجرایی را در چارچوب و قالب سیاست‌های کلی آمریکا قرار دهند؟

فکر می‌کنم آنان عظمت آمریکا را با پدیده‌هایی نو و تازه پیوند زده‌اند. درست است که جمهوری‌خواهان و تنوکان‌ها و سنت‌گرایان خواستار بازگشت به ارزش‌های مذهبی و ارزش‌های خاص جامعه آمریکایی هستند. اما آنان با پدیده‌هایی مانند جهانی‌شدن، اقتصاد آزاد و همکاری با شرکت‌های فراملی مشکلی ندارند و اتفاقاً با آنها هماهنگ هستند. کسانی مثل «گرا د هامر» انکار نمی‌کنند که اقتصاد جهانی مبتنی بر فعالیت زاین، چین و اتحادیه اروپاست؛ اما آن را تشبیه به یک می‌کند و می‌گوید سهم آمریکا از این کیک چقدر است. هامر همچنین باور دارد آمریکا باید نقش پلیس جهانی را در دنیا بازی کند، ولی آقای ترامپ و تیم او می‌خواهند مشکلات را به صورت آن‌حل کنند؛ به‌عنوان‌مثال، یکی از مسائل و مشکلات فعلی آنها مسئله تولید و اشتغال است که به سبب واردات کالا‌های

زمانی که امنیت و بقای آمریکا در معرض تهدید قرار بگیرد، جمهوری‌خواهان مداخله‌گرتز از دموکرات‌ها و طیف‌های فکری دیگر می‌شوند. یعنی برای آنان مهم است که امنیت به داخل مرزهای آمریکا برگردد. این بود که به محض حوادث ۱۱ سپتامبر، بوش به افغانستان حمله کرد و طالبان را از مسند قدرت برداشت و نظام سیاسی آنجا را کاملاً دگرگون کرد. درباره عراق هم به همین شکل بود

چینی برخی از شرکت‌ها ورشکسته شده‌اند یا دیگر کارایی لازم را ندارند. به‌همین‌دلیل آنها راه‌حل تعرفه‌گذاری روی کالا‌های چینی را مطرح می‌کنند، درحالی‌که این تعرفه‌گذاری با آن تفکر اقتصاد آزاد در تعارض کامل است و این به خودی‌خود کل نظام اقتصادی جهان را برهم می‌زند؛ نظامی که آمریکا می‌تواند در آن نفوذ مدیریتی داشته باشد. اینجاست که این اختلافات در مبنای خودش را نشان می‌دهد و سبب می‌شود آن لایه فکری این لایه اجرایی را برای عظمت آمریکا مضر بدارند. این در حالی است که آنها فکر می‌کنند کار درست را انجام می‌دهند اما در عمل وضعیت را بدتر می‌کنند. شما نگاه کنید آنان می‌گویند ما کالای آمریکایی نداریم، اینها چینی هستند. خب این منطق اقتصاد شرکت‌های فراملی است چراکه باید کارگر آمریکایی استخدام کنند، کارخانه آمریکایی در واشنگتن یا کالیفرنیا تأسیس کنند و به جای صد دلار مثلا هزار دلار به او بدهند تا این کالا در آمریکا تولید شود. این همان تفکری است که می‌گوید اختراع و ایده از ما باشد، اما بازویسته‌کردن به چین، تایوان و هنگ‌کنگ واگذار شود. ما به شرکت‌های فراملی به اصطلاح «شرکت‌های چندملیتی» می‌گوییم. این شرکت‌ها با شرکت‌های فراملیتی تفاوت دارند؛ شرکت فراملی شرکتی است که در کشوری ثبت شده، متعلق به کشوری خاص مثلا آمریکاست اما در چندین کشور فعالیت می‌کند و دارای شعبه است مانند «اپل»، اما شرکت چندملیتی، شرکتی است که متعلق به یک کشور نیست، تابعیت یک کشور را هم ندارد و هم در فرانسه و انگلیس و هم آمریکا و هلند حضور دارد؛ مانند «ایرباس». در تفکر آمریکایی به دنبال شرکت‌های فراملی می‌روند. این مسئله زبان‌ده نیست، اما آقای ترامپ آن را درک نمی‌کند و گمان می‌کند برای حل سامدتر و راحت‌تر مشکل باید از زاویه خودش عمل کند. بنابراین کسانی مانند استیو بنن یا «رکس تیلرسون»، وزیر خارجه‌اش، مشکلات و آسیب‌ها را درست می‌بینند، ولی راه‌حل‌ها را درست تشخیص نمی‌دهند. اتفاقاً به خاطر همین فهم مشکلات است که مردم به آنها رأی داده‌اند. مشکل اینجاست که ترامپ می‌گوید:

✚ ممکن است تصویری کلی از فضای آمریکای امروز و دولت دونالد ترامپ ترسیم کنید؟

آنچه ما الان از آمریکا می‌بینیم، دو لایه دارد: یک لایه، اجرایی و دیگری لایه فکری است. لایه اجرایی موضوعاتی را عملیاتی می‌کند و پیش می‌برد که لایه فکری آن را به خوبی بررسی کرده است. این محروبت به سال ۱۷۷۶ برمی‌گردد؛ یعنی از اعلامیه استقلال آمریکا و از زمان شکل‌گیری ایالات متحده این موضوع دیده می‌شود. نگاه کتب، شکل‌گیری قانون اساسی در این کشور به دانشگاه حقوق بازمی‌گردد و جالب است که خود من با وجود مطالعاتم در این زمینه از این موضوع اطلاع نداشتم. در دانشکده حقوق پنسیلوانیا به من گفتند که خانه «بنجامین فرانکلین» اینجا بوده و بنابراین قانون اساسی آمریکا همین‌جا نوشته شده و در کتابخانه همین دانشگاه تصمیم گرفتند تا به طور موقت شهری به نام واشنگتن بسازند که پایتخت آمریکا شود. در همین‌جا بود که «توماس جفرسون»، «آبراهام لینکلن» و بنجامین فرانکلین و بقیه جمع شدند و قانون اساسی را نوشتند. این لایه فکری همیشه در حال نگارش و برنامه‌ریزی بوده و لایه اجرایی که منتخب مردم است، آنها را عملیاتی می‌کند. آمریکا مانند جامعه فرانسه یا سایر کشور‌های اروپایی نیست که اندیشمند و متفکر، خودش کارگزار هم باشد. من همواره این تفکیک را در آمریکا می‌بینم؛ در آمریکا به نام کدام رئیس‌جمهوری می‌توان اشاره کرد که اندیشمند هم بوده باشد. مثلا و شاید در موردی خاص بتوان «کاندولیزا رایبس»، وزیر خارجه سابق آمریکا، را مثال زد که رئیس دانشگاه و کارگزار است، اما درکل رؤسای جمهوری در این کشور این‌گونه نبوده‌اند. کارگزاران سیاست‌های آمریکا یا بازیگر سینما بودند یا گاودار؛ بازیگر سینما مانند «رونالد ریگان»، یا گاودار مانند «جیمی کارتر» جیمی کارتر را «جیمی هو» صدا می‌زدند؛ یعنی «جیمی کیست»، چون کسی او را نمی‌شناخت، اما او در نهایت رئیس‌جمهوری آمریکا شد. درباره ترامپ نیز این تکرانی وجود داشت که او بدون توجه به این لایه فکری بخواهد ایالات متحده آمریکا را به برداشت‌های خودش هدایت کند. در دو و سه فرمان اجرایی اولیه او هم همین برداشت و تلقی بارز بود. در این فرایند، در ابتدا افرادی مانند «جیمز متیس»، «استیو بنن» و «جان کلی» هم نقش داشتند. اما بعدها نهادهای دیگر مدنی که مبتنی‌بر تفکر و اندیشه هستند، با این نگرش مخالفت کردند. بعضی از آنها وجودی که دموکرات نبوده‌اند، توانستند آن سطح لایه اجرایی را که با آنها بود و برنامه در آمریکا مطابقت ندارد مهار و مانعی برای آن ایجاد کنند. معتقدم در حزب جمهوری‌خواه، افرادی بسیار قدرتمند به لحاظ فکری و اندیشه‌ای حضور دارند. دانشگاه جان هاپکینز را در نظر بگیرید که عموماً تنوکان هستند یا بنیید هفت‌نامه «کامتری»، ارکان و نشریه رسمی تنوکان‌های آمریکا، سابقه بیش از ۱۱۰ یا ۱۲۰ سال انتشار دارد؛ با بزرگانی مثل ویلیام کریستول دارند که کارهای فکری بسیار دقیقی انجام می‌دهند. اما تنوکان‌ها که در کامتری یا نشنال‌اینترست و جان هاپکینز فعال هستند، به‌لحاظ فکری به‌عنوان مهره‌های اصلی در تیم ترامپ نبوده‌اند، غیر از تعدادی محدود. «جان بولتون» تا اندازه‌ای همکاری داشت، ولی حضور او آن‌قدرها عمیق نبود، اما از حضور کسانی مانند بنن که می‌توانند توده‌ها را اقناع کنند و روابط وسیع‌تری داشته باشند، به‌خوبی استفاده می‌شود. همان‌طور که گفتیم، او رئیس‌جمهوری در سایه و در حال مدیریت و هدایت است. بنابراین به اعتقاد من وضعیت کنونی دولت ترامپ وضعیتی شکننده است؛ و همچنان مصر است از همان لایه اجرایی خودش استفاده کند، نه لایه فکری‌اش. بنابراین ممکن است با همان مشکلی مواجه شود که برای «ریچارد نیکسون» پیش آمد. البته قصد ندارم ترامپ را با نیکسون مقایسه کنم.

✚ منظور شما این است که در نتیجه تعارضی که میان لایه‌های فکری و لایه‌های اجرایی پیش می‌آید، ممکن است ترامپ به سرنوشت نیکسون دچار شود، اما در قالب و شکلی دیگر.